

باسمۀ تعالی

۱..... اطلاق و تقیید به لحاظ واجب و مطلوب

۱..... اطلاق و تقیید به لحاظ عالم لحاظ یا ذهن مولی (ملحوظ حین خطاب)

۲..... تنبیهات

۲..... تنبیه اول: اطلاق و تقیید در عالم اثبات و ثبوت

۲..... تنبیه دوم: دو اصطلاح تضاد

۳..... فصل دوم: مقدمات حکمت

موضوع: مطلق و مقید (فصل اول: تعریف / الجهة الرابعة: التقابل بین الاطلاق و التقیید)

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسات قبل در مورد فصل اول یعنی تعریف مطلق و مقید بحث شد. جهت چهارم در مورد تقابل بین اطلاق و تقیید بود که در مرحله عنوان موجود در خطاب، اگر اطلاق همان ذکر لفظ بدون قید باشد، تقابل بین آنها تقابل به تضاد خواهد بود. در این جلسه مراحل بعد بررسی خواهد شد.

اطلاق و تقیید به لحاظ واجب و مطلوب

گاهی گفته می‌شود واجب مقید یا مطلق است. به عنوان مقدمه، حقیقت تکلیف همان طلب یا ردع انشائی است. طلب انشائی فعلی از افعال مولی است (حکماء فعل را تقسیم به جوارحی و جوانحی می‌کنند، با توجه به این تقسیم این طلب انشائی هم جوارحی و هم جوانحی است؛ زیرا طلب انشائی متقوم به دو شیء است قصد و ابراز یا انشاء). طلب انشائی ممکن نیست بدون مطلوب انشائی باشد. مطلوب انشائی همان «واجب» یا «مطلوب» است. اگر مولی بگوید «اکرم العالم»، خود فعل مولی «طلب» بوده، و اکرام هم «مطلوب» است. پس مطلوب به این معنی فقط در خطاب تشریح است، و در خطاب تبلیغ ممکن نیست.

با توجه به این مقدمه، مطلوب ممکن است مطلق یا مقید باشد. در این مرحله نیز تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل به تضاد است؛ زیرا اگر طبیعی تحت طلب رود مطلق است (البته با برخی قیود دیگر)، و اگر حصه تحت طلب رود مقید است. پس اطلاق و تقیید دو امر وجودی هستند که تقابل بین آنها تقابل به تضاد است.

اطلاق و تقیید به لحاظ عالم لحاظ یا ذهن مولی (ملحوظ حین خطاب)

در مرحله لحاظ متکلم نیز باید تقابل بین مطلق و مقید بررسی شود که آیا دو امر وجودی هستند یا یک امر وجودی و یک امر عدمی، زیرا لحاظ مولى هم متصف به اطلاق و تقیید می‌شود. به نظر می‌رسد در این مرحله نیز اطلاق و تقیید دو امر وجودی هستند، زیرا اگر متکلم طبیعی را لحاظ نماید، مطلق محقق شده است؛ و اگر حصّه لحاظ شود، مقید محقق شده است. پس در این صورت هم تقابل به تضاد است.

تنبیهات

با توجه به توضیحات داده شده، معلوم می‌شود در دو مرحله اخیر تقابل بین اطلاق و تقیید همان تقابل به تضاد است. در مرحله اول هم با تفصیلی که داده شده، تضاد خواهد بود. اما دو نکته وجود دارد که باید به آنها توجه نمود:

تنبیه اول: اطلاق و تقیید در عالم اثبات و ثبوت

در کلام علماء اصطلاح تقیید به لحاظ ثبوت و اثبات مطرح شده است. البته به شکل تفصیلی این دو مرحله را توضیح نداده‌اند، اما ظاهراً مراد از اثبات مرحله لفظ و خطاب است. در این مرحله با کلام علماء موافق هستیم، که مرحله اول (اطلاق و تقیید به لحاظ عنوان مأخوذ در خطاب) همان مرحله لفظ و خطاب است و مقام اثبات است. اما مراد آنها از مرحله ثبوت همین مرحله سوم (عالم لحاظ و ذهن مولى) است (زیرا در کلمات بزرگان قرآنی بر این مطلب به چشم می‌خورد، مثلاً محقق خوئی فرموده در اطلاق عدم تقیید هم لحاظ می‌شود، و شهید صدر در اشکال به این کلام فرموده است فقط طبیعی لحاظ می‌شود نه عدم تقیید، لذا هر دو ناظر به مرحله سوم هستند)، اما به نظر می‌رسد مرحله دوم (مطلوب انشائی) همان مقام ثبوت است؛ زیرا لحاظ مهم نیست بلکه آنچه اهمیت دارد همین مرحله و مطلوب انشائی است. مرحله سوم یعنی ذهن و لحاظ مولى، تنها کاشف از مطلوب انشائی است. یعنی اصلاً مهم نیست در ذهن مولى چه آمده است، بلکه مهم مرحله طلب انشائی است.

با توجه به این توضیح در مورد عالم ثبوت، پس تقابل بین اطلاق و تقیید در عالم ثبوت هم تقابل به تضاد است؛ زیرا اطلاق عدم لحاظ قید نیست (همانطور که شهید صدر فرموده است عدم لحاظ است)، بلکه اطلاق لحاظ طبیعی است. مطلوب انشائی مولى ممکن است طبیعی به نحو اطلاق باشد، یا حصّه باشد، یا طبیعی باشد به نحو اجمال که همان نتیجه تقیید را دارد زیرا به قدر متیقن اخذ می‌شود. به هر حال دو امر وجودی هستند که تقابل بین آنها تقابل به تضاد است.

تنبیه دوم: دو اصطلاح تضاد

همانطور که گفته شده در مقام ثبوت هم تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل به تضاد است. اما هرچند قائل به تضاد شدیم، اما این تضاد با قول به تضاد در کلام محقق خوئی تفاوت دارد. ایشان با این مبنا که اطلاق همان لحاظ عدم تقیید است، قائل به

تضادّ شده‌اند. اما به نظر می‌رسد هرچند در مرحله لحاظ باید گفت لحاظ عدم تقیّد رخ خواهد داد، ولی باز هم این لحاظ تحت طلب نخواهد بود، بلکه تنها طبیعی تحت طلب است. پس چه مسلک شهید صدر باشد (اطلاق، عدم لحاظ است)، و چه مسلک محقّق خوئی (اطلاق، لحاظ عدم است)، در هر صورت لحاظ مهمّ نیست، بلکه مطلوب انشائی ملاک است که یا طبیعی و یا حصّه خواهد بود. به عبارت دیگر طلب اگر روی حصّه رود، مقید است؛ و اگر طلب روی طبیعی رفته و مقدمات حکمت هم تمام باشد، مطلق است؛ و اگر طلب روی طبیعی رفته اما مقدمات حکمت تمام نباشد، مجمل است؛

البته ما با خطاب تشریح مواجه نیستیم، بلکه با خطاب تبلیغ مواجه هستیم، لذا مرحله اول بسیار مهمّ است چون کاشف از ثبوت است. پس مرحله اول همان مرحله خطاب تبلیغ و کلام امام علیه السلام است.

فصل دوم: مقدمات حکمت

همانطور که گذشت اطلاق یک ظهور است، یعنی یک دلالت تصدیقیه است. بنابراین باید دالّ آن هم تصدیق باشد، بلکه باید دو یا چند تصدیق باشد. به تصدیقاتی که نتیجه آنها تصدیق به مطلق بودن کلام است، «مقدمات حکمت» گفته می‌شود. اگر یکی از این مقدمات نباشد، تصدیق به اطلاق کلام هم حاصل نمی‌شود. در جمله «اکرم العالم»، یک هیئت امر وجود دارد، و یک ماده یا متعلّق (اکرام) وجود دارد، و یک موضوع (عالم) هم وجود دارد. در هر سه اطلاق مطرح است. البته در مقابل اطلاق هیئت و موضوع، «اشتراط» مطرح است، و در مقابل اطلاق ماده یا متعلّق، «طبیعی» مطرح است. هرچند تقیید در مورد هیئت و موضوع به کار نمی‌رود (بلکه به آن مشروط گفته می‌شود)، اما این بحث در هر سه مطرح است. بحث‌هایی مانند اینکه در اطلاق نیاز به مقدمات حکمت هست، نیز در هر سه مورد وجود دارد. به همین دلیل علماء از مثال‌هایی در این بحث استفاده نموده‌اند که تقیید در آن نبوده و اشتراط مطرح است.

به هر حال برای تحقّق اطلاق نیاز به سه مقدمه وجود دارد (برخی دو مقدمه را کافی می‌دانند)، که مرحوم آخوند مطرح نموده‌اند:

الف. مقام بیان: متکلم باید در مقام بیان باشد نه در مقام اجمال و اهمال؛ اهمال این است که متکلم در مقام بیان نباشد، و اجمال این است که متکلم در مقام عدم بیان باشد. یعنی باید به این مطلب تصدیق پیدا شود.

ب. عدم ذکر قرینه متصله: در کلام متکلم نباید قرینه متصله برای تقیید وجود داشته باشد. در «تجب الصلاة مع الوضوء»، اطلاق نیست زیرا قرینه متصله بر تقیید وجود دارد (در اصطلاح فقط به متصله گفته می‌شود «قرینه»، و منفصله در اصطلاح قرینه نیست؛ زیرا قرینه موجب تغییر ظهور است). به این مطلب هم باید تصدیق پیدا شود.

ج. قدر متیقّن در مقام مخاطب: باید تصدیق پیدا شود که در کلام متکلم قدر متیقّن در مقام مخاطب هم وجود ندارد.

وقتی این سه تصدیق پیدا شود، تصدیق به اطلاق محقّق می‌شود. هر مقدمه باید به طور مستقلّ بیان و بررسی شود.